

تاریخ‌نگاری و امنیت اجتماعی

رضا بیگدلو، مهدی پرواره^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۳۰

از صفحه ۱ تا ۲۴

فصلنامه علمی مطالعات تاریخ انتظامی

سال هشتم، شماره بیست‌وهشتم، بهار ۱۴۰۰

چکیده

تاریخ‌نگاری از منظر کارکردهای سیاسی و اجتماعی عمده‌ای که در زندگی انسانی ایفا می‌کند به منبعی برای آموزش و انتقال معرفت اجتماعی، هویت‌سازی، مشروعیت‌سازی و کنشگری سیاسی و اجتماعی بدل شده است. در اندیشه دولت-ملت، تاریخ‌نگاری مبنایی برای ایجاد و تقویت مفاهیم اجتماعی، ارزش‌ها و هنجارهایی است که ساختارهای سیاسی و اجتماعی بر مبنای آنها استوار شده و همبستگی اجتماعی، امنیت و نظم سیاسی را سامان داده است. از سوی دیگر به دنبال تبدیل شدن امر هویت به معضل اساسی بسیاری از جوامع و گروه‌های اجتماعی، امنیت اجتماعی به یک گفتمان مهم در حوزه امنیت‌پژوهی تبدیل شده است. موضوع اصلی امنیت اجتماعی معطوف به چگونگی حفظ و تداوم هویت اجتماعی و فرهنگی جامعه، ارزش‌ها، سنت‌ها، الگوها، عقاید و مذاهب گروه‌های اجتماعی در شرایط متغیر و متحول اجتماعی و تهدیدهای متوجه آن است. براین اساس سؤال اصلی تحقیق این است که نسبت کارکردهای اساسی تاریخ‌نگاری با امنیت اجتماعی چیست؟ یافته‌های این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی و تحلیل مفاهیم اساسی امنیت اجتماعی و کارکردهای سیاسی و اجتماعی تاریخ‌نگاری صورت گرفته، نشان‌گر آن است بین کارکردهای سیاسی و اجتماعی تاریخ‌نگاری و امنیت اجتماعی رابطه مستقیمی برقرار است. امنیت اجتماعی بر مرجعیت هویت و فرهنگ استوار است و مفاهیم اجتماعی، ارزش‌ها و هنجارها، عامل اساسی ایجاد و تقویت امنیت اجتماعی به شمار می‌آیند. تاریخ‌نگاری با کارکردهایی چون فراهم آوردن معرفت اجتماعی، هویت‌سازی فردی و جمعی، مشروعیت‌سازی برای دولت و واحدهای سیاسی و زمینه‌سازی برای برقراری همبستگی اجتماعی و کنش سیاسی - اجتماعی مشترک، سهم چشمگیری در ارتقای امنیت اجتماعی ایفا می‌کند.

کلید واژه‌ها:

تاریخ‌نگاری، امنیت اجتماعی، هویت، مشروعیت.

۱ - استادیار تاریخ پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی ناجا (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: bigdelor@gmail.com

۲ - دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه شیراز، ایران

مقدمه

تاریخ واژه‌ای با اشتراک مفهومی چندگانه است. اطلاق به رویدادهای رخ داده در جهان هستی به مثابه خود وقایع، حوادث، اعمال تاریخی و نیز در مفهوم گزارش از رویدادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و عمل انسانی از مهم‌ترین آنهاست. تاریخ به مثابه گزارش حوادث تاریخی و یا آن چه علم تاریخ و یا تاریخ‌نگاری خوانده می‌شود به مثابه یک عرصه فکری و معرفتی، باید در پیوند با شرایط و زمینه‌های اجتماعی و تاریخی تحلیل و بررسی شود؛ به عبارت دیگر تاریخ‌نگاری به لحاظ معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و موضوعات پژوهشی در پیوند با مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد. بدین جهت صاحب‌نظران بین تاریخ به معنی خود رویدادها و تاریخ به معنی علم تاریخ یا تاریخ‌نگاری تفاوت قائل شده‌اند و تاریخ‌نگاری را علم شناخت و تفسیر گذشته انسان در پرتو زمان حال دانسته‌اند که بر اساس روش‌ها، گزینش‌ها و تفسیرهای مورخان به دست می‌آید. با وجود تشکیک و چند و چون‌های متعددی که درباره ماهیت، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علم تاریخ وجود دارد؛ اما کارکردهای متعدد آن کمتر در معرض انکار و تردید قرار گرفته است. از گذشته باستانی تاریخ منبع شناخت و تبیین حوادث و وقایع جهان هستی و رویدادهای جوامع و اعمال انسانی بوده است. تاریخ نه تنها ابزار شناخت گذشته که منبعی برای معرفت حال و مبنایی برای عمل در آینده است. تاریخ کارکردهای سیاسی و اجتماعی متعددی برای جوامع و دولت‌ها دارد و این اهمیت و جایگاه و نقش تاریخ برای جوامع و دولت‌ها، علل و چگونگی استفاده و سوءاستفاده از تاریخ را در درازای زمان تبیین می‌کند.

در حوزه امنیت پژوهی، گفتمان امنیت اجتماعی، عرصه جدیدی را برای بسترسازی کارکردی علمی چون تاریخ برای نظم و امنیت گشوده است. معرفت‌شناسی امنیت اجتماعی بر رابطه آگاهی ذهنی و ادراکی و تأیید عینی آنها در جامعه استوار است. هویت و امنیت و نسبت بین ارزش‌های گروهی، عقاید، مذاهب و سنت‌های اجتماعی در امر امنیت، موضوعی اساسی است. مرجع امنیت علاوه بر دولت، جامعه و گروه‌های اجتماعی است. نسبی بودن امنیت و به رسمیت شناختن تعدد ارزش‌ها و هنجارها در جوامع و گروه‌های مختلف، بسترمندی سیاسی و اجتماعی، درون‌زایی و مبتنی بر رضایت‌مندی افراد و گروه‌های اجتماعی و ساخته شدن آن در فرایند تعاملات و

مناسبات اجتماعی، از ویژگی‌هایی است که نسبت این گفتمان را با علوم فرهنگی و اجتماعی چون تاریخ به مراتب بیش از پیش برقرار می‌سازد.

در بررسی نسبت امور و موضوعات سیاسی و اجتماعی چون امنیت اجتماعی و تاریخ‌نگاری، تأثیر و تأثرات و پیوندهای آنها کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از منظر تأثیر تاریخ‌نگاری بر نظم و امنیت اجتماعی، امنیت نه یک متغیر مستقل، بلکه متغیر وابسته‌ای در نظر گرفته شده است که با توجه به متن سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن معنا می‌دهد، زیرا امنیت فرایندی اجتماعی و تاریخی است که متناسب با تحول متن آن دچار تغییر و تحول می‌گردد؛ به عبارت دیگر امنیت را بدون بافت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن نمی‌توان درک کرد. تاریخ‌نگاری از منظر ارائه شناخت فردی و آگاهی حیات جمعی در زندگی انسانی نقش عمده‌ای ایفا کرده و به صورت غیررسمی و رسمی منبعی برای تعلیم و تربیت اقشار و افراد جامعه است. تاریخ با برانگیختن احساسات و عواطف انسانی به مثابه کلیتی از کنش‌ها و گفتمان‌های جمعی است که با اتکا به ارزش‌ها و هنجارهای مشترک در بستر آن امر هویت‌سازی و کنشگری سیاسی و اجتماعی رخ می‌دهد. هویت‌های فردی و جمعی در قالب روایت‌ها شکل گرفته و از طریق آن به افراد و نسل‌های بشری انتقال پیدا می‌کند. با توجه به کارکردهای خاص تاریخ‌نگاری در آموزش و انتقال معانی، ارزش‌ها و هنجارها، برساخت مفاهیم بین‌الذہانی، هویت‌سازی، هویت‌بخشی، ایجاد عوامل و زمینه‌های انسجام سیاسی، اجتماعی و همبستگی ملی، این نوشته بر آن است که نقش و کارکرد خاص تاریخ‌نگاری را در امنیت اجتماعی با اتکا به روش تحلیلی-توصیفی مورد واکاوی قرار داده و به این سؤال پاسخ دهد که نسبت کارکردهای اساسی تاریخ‌نگاری و امنیت اجتماعی چیست و دستاوردهای علم تاریخ چه نقشی در بسترسازی برای امنیت اجتماعی ایفا می‌کند؟

پیشینه پژوهش: هرچند در مورد تاریخ نظم و امنیت در ایران و نظریه‌های نظم و امنیت آثار و مقالات متعددی نوشته شده است، اما در مورد موضوع این نوشتار یعنی نقش و کارکردهای خاص تاریخ در نظم و امنیت، اثر خاصی به دست نیامد.

۱. امنیت اجتماعی: نظم و امنیت یکی از زمینه‌های اساسی برای ایجاد و تداوم حیات هر جامعه‌ای است. صاحب‌نظران امنیت را عبارت از اطمینان خاطر افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی نسبت به حفظ موجودیت و هویت خود در برابر تحولات

عادی و عمدی دانسته‌اند (افتخاری، ۱۳۹۲: ۴). به‌طور کلی دو گفتمان امنیتی در حوزه امنیت‌پژوهی قابل تشخیص است: گفتمان سلبی و دیگری ایجابی. گفتمان سلبی امنیت را در معنای مضیق خود بررسی می‌کند. بدین معنی که آن را در نبود تهدید و کاهش تهدیدها تعریف می‌کند. بر این اساس، امنیت مطلوب به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن نسبت به منافع بازیگر و عامل اصلی در بروز ناامنی، یا تهدیدی وجود نداشته باشد و یا در صورت وجود، امکان مدیریت آن وجود داشته باشد. مرجع امنیت در این گفتمان دولت و نیروهای نظامی و امنیتی است. همچنین قدرت نظامی، موضوعی است که امنیت در ذیل آن تعریف می‌شود. بدین معنی هرچه قدرت نظامی بیشتری وجود داشته باشد، امنیت بیشتری برقرار خواهد شد. در این گفتمان امنیت مقوله‌ای تأسیسی است که باید تولید شود، در مقابل بی‌نظمی و آشفتگی، پدیده‌ای طبیعی است که در زندگی بشر به‌صورت تنازع بقا نمودار می‌شود (افتخاری، ۱۳۹۲: ۶۹). گفتمان سلبی را می‌توان نگاه هابزی نسبت به مقوله امنیت دانست. ترس از قدرت نظامی دولت، عامل اساسی برقراری نظم اجتماعی است (هابز، ۱۳۸۰: ۱۸۹).

در گفتمان ایجابی، امنیت دارای مفهومی موسّع است. امنیت در این معنا یک تولید اجتماعی است که ارکان مختلف ساختار، ماهیت جامعه و دولت، فرایندهای اجتماعی و ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن در فرآیند تولید امنیت دخیل هستند و نه تنها بعد نظامی که ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی را هم شامل می‌شود. در راستای نگاه ایجابی به مقوله امنیت، امنیت اجتماعی^۱ امروزه به یکی از مفاهیم عمده در حوزه امنیت‌پژوهی تبدیل شده که دارای دلالت‌های عمدتاً فرهنگی- هویتی است. اصطلاح امنیت اجتماعی اولین بار توسط باری بوزان در کتاب معروف «مردم، دولت‌ها و هراس» به کار گرفته شد و از آن به بعد طیفی از متفکران و صاحب‌نظرانی چون ال ویور، ماندل، مک سویینی و پل روی برای طرح نظریه‌ها و رویکردهای امنیتی اجتماع‌محور و هویت‌محور از آن استفاده کردند. امنیت اجتماعی از منظر واضعانش دقیقاً به معنای امنیت هویت است. از نظر آنها سرشت گوهرین جامعه مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و رویه‌هاست که افراد را در مقام اعضای یک گروه اجتماعی می‌شناساند (سویینی، ۱۳۹۱: ۲۶۲). به دنبال طرح مسائلی چون جهانی‌شدن و

^۱ Societal Security

گسترش نفوذ فرهنگ غربی در کشورهای دیگر، احساس خلأ معنایی به دنبال گسترش مدرنیته و نیز چالش‌های برخاسته از برنامه‌های هویتی دولت-ملت‌ها در جوامع چند قومی و چند فرهنگی، مسائل هویتی به دغدغه بسیاری از کشورها، مخصوصاً کشورهای درحال توسعه تبدیل شده و امنیت اجتماعی به دنبال این دغدغه‌ها و مسائل پدیدار شد. امنیت اجتماعی متوجه دغدغه گروه‌های اجتماعی برای حفظ و نگهداری از سنت‌ها، ارزش‌ها، زبان، مذهب، الگوهای رفتاری و هنجاری بوده و به عبارتی «توانایی یک جامعه برای حفظ سرشت گوهرین خودش تحت شرایط متحول و در برابر تهدیدات احتمالی یا بالفعل را مورد بررسی قرار می‌دهد. به عبارت مشخص‌تر، امنیت اجتماعی به پایداری الگوهای سنتی، زبان، فرهنگ، مذهب و هویت ملی و عرف در محدوده قابل قبول برای تکامل اشاره دارد» (مولر، ۱۳۹۱: ۱۳۷)؛ بنابراین امنیت اجتماعی به دنبال توضیح و تبیین چرایی و چگونگی «توانایی پاسداری از تعلقات و پیوندهای مشترک میان اعضای واحدهای اجتماعی» است (نویدنیا، ۱۳۸۵: ۶۳).

تاکید بر اهمیت ارزش‌ها و هنجارها نه تنها توسط صاحب‌نظران امنیت بلکه طیفی از جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی نیز مورد تأکید ویژه قرار می‌گیرد. جامعه‌شناسان ارزش‌ها را اصول راهنمای زندگی تعریف کرده‌اند که آنچه برای زندگی فردی و اجتماعی انسان مطلوب است، ارائه می‌کنند (تریندیس، ۱۹۹۴: ۱۱۱). هنجارها نیز به‌عنوان ضرورت‌های مضیق اجتماعی، رفتارهای خاص را در محیط اجتماعی تجویز و یا ممنوع می‌کند، هنجارها همان ارزش‌های درونی شده و به عبارتی هنجارها، قوانین درونی شده‌اند (استفلر، ۱۳۹۴: ۴۸). رویکردهای فرهنگ‌محور از احتمال دستیابی به یک نظام اجتماعی کاملاً انسجام یافته مبتنی بر ارزش‌های درونی شده مشترک و یک سمت‌گیری جمعی به برخی توقعات و نقش‌های بازدارنده مثل قوانین را فرض می‌گیرد (استفلر، ۱۳۹۴: ۵۳). هابرماس «اهداف و ارزش‌های نظام اجتماعی و ساختارهای هنجاری را عناصر اصلی نظام اجتماعی» دانسته است. امانوئل کاستلز روی این ایده که در دنیای جدید، جستجوی هویت فردی و جمعی، مهم‌ترین منبع برای معنای اجتماعی و نیل به امنیت فردی و جامعه‌ای است تأکید وافری دارد. نکته مهم از نظر وی این است که جستجوی هویت و کسب و برساخته نمودن آن هم می‌تواند صورت و محتوای عام‌گرایانه و هم صورت و محتوای خاص‌گرایانه داشته باشد. ظهور و نمود هویت

عام‌گرایانه [جمعی/ملی] را باید در شکل‌گیری «مای» بزرگ و جمعی دید که قرین با وفاق جمعی و انسجام و امنیت جامعه‌ای است (غفاری، ۱۳۹۲: ۲۸۳). به‌طورکلی ارزش‌های ملی و درونی شده در مرکز رویکرد فرهنگ‌شناسی نظم اجتماعی قرار گرفته است (استفلالر، ۱۳۹۴: ۱۴۱).

امنیت اجتماعی هم به لحاظ روشی و هم مفهومی منجر به عدول از پارادایم امنیت‌پژوهی واقع‌گرایی شد. در این مکتب از امنیت، بدون این‌که از مراجع، مکانیسم و مفاهیم سابق کاملاً اعتبارزدایی شود، اهمیت آنها به حوزه‌های دیگر منتقل شد. بدین ترتیب اگر در گفتمان قبلی، دولت مرجع امنیت بود، در این گفتمان این مرجعیت به جامعه و گروه‌های اجتماعی منتقل شد بدون این‌که از دولت کاملاً مرجعیت‌زدایی شود. در این چهره از امنیت، ابزار، اهداف و منابع تهدید متفاوت شده و متغیرهایی چون هویت، حقوق شهروندی، عدالت، تعلقات قومی - مذهبی و غیره، هستی و حاکمیت سیاسی را تحت‌الشعاع قرار داده است (افتخاری و نصری، ۱۳۸۳: ۲۱۱).

از این منظر با تأمل در واحدهای سیاسی و اجتماعی چنین به دست می‌آید که هر بازیگری رفتار خود را بر مبنای مجموعه‌ای از سنت‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و الگوها و به عبارت دیگر هویتش تعریف می‌کند. بدین ترتیب هرگاه در اندیشه گروهی از افراد جامعه، حراست و حفظ ویژگی‌های خود مطرح شود، هویت، صبغه‌ای امنیتی پیدا می‌کند و ارزش‌های فرهنگی، میراث سنتی و غیره که صرفاً بر اساس محاسبات عقلانی قابل تبیین و تفسیر نیستند، به‌عنوان مسئله مطرح می‌شود. از ویژگی‌های این موضوعات نسبی بودن در مقابل شمول‌گرایی و بسترمندی سیاسی و اجتماعی است. این نگاه به جای تأکید بر مفاهیم و ایدئولوژی‌های جهان‌شمول فرازمانی و فرامکانی، در مقابل تعدد ارزش‌ها احساس مسئولیت می‌کند. همچنین امنیت اجتماعی، تولیدی اجتماعی است که بر رضایت‌مندی افراد گروه‌ها و آحاد جامعه مبتنی است و فرایندی درون‌زاست نه تولید عامل خارجی چون دولت و نهادهای سیاسی. بدین ترتیب، تهدید از منظر امنیت اجتماعی هر نوع رخداد یا فرایندی است که متوجه بقا و موجودیت ارگانیک فرهنگی، اعتقادی و هویتی و نیز بقای رژیم سیاسی، حکومت و یا دولت باشد (حاجیان، ۱۳۹۴: ۸). در این مفهوم، مای جمعی که در تعاملات و مناسبات اجتماعی و تاریخی ساخته شده است مهم‌تر از فردیت است؛ بنابراین امنیت در مناسبات گروهی

است که شکل می‌گیرد (افتخاری و نصری، ۱۳۸۳: ۲۱۸). ابزار امنیت‌سازی در این مفهوم، عمل اجتماعی بر مبنای وظیفه، اخلاق، فضیلت و ارزش‌هایی است که متضمن فایده می‌تواند باشد و یا نباشد. در این نگاه، نفس هویت مهم‌تر از عملکرد است، عمل بر وفق هویت دیرپا، فی‌نفسه امنیت‌ساز است و عمل گسیخته از غایت و گذشته، امنیت فاعل را در معرض خطر قرار می‌دهد (افتخاری و نصری، ۱۳۸۳: ۲۱۱)؛ بنابراین ناامنی فرهنگی-هویتی تحت تأثیر بحران‌ها و رخدادهایی پدیدار می‌گردد که ضمن اثرگذاری بر بسیاری از افراد، متوجه بقا و موجودیت پایدار فرهنگی، اعتقادی و هویتی می‌شود و به گسست‌های هویتی می‌انجامد و در نتیجه، اضطراب در خصوص منابع هویتی را پدید می‌آورد. هر رخداد و یا روندی که اثری ویرانگر بر الگوهای سنتی و پایدار زبان، فرهنگ، هویت و عادات مذهبی باشد، تهدید هویتی و فرهنگی محسوب می‌شود (کریمی مله و گرشاسبی، ۱۳۹۷: ۱۵۶).

بستر امنیت اجتماعی، سرمایه اجتماعی است. بورديو سرمایه اجتماعی را مجموعه منابع بالقوه و بالفعلی می‌داند که نتیجه مالکیت شبکه بادوامی از روابط نهادینه شده بین افراد و عضویت آنها در گروه است. این منابع شامل وجوه گوناگونی از سازمان اجتماعی نظیر اعتماد، هنجارها و شبکه‌هاست که می‌تواند با تسهیل اقدامات هماهنگ، کارایی جامعه را بهبود بخشد (پاتنام، ۱۳۸۰: ۲۸۵). سرمایه اجتماعی، واقعیتی اجتماعی-فرهنگی است که ریشه در زمینه‌ها و تجارب اجتماعی-تاریخی یک جامعه دارد و در نظام هنجاری جامعه ریشه می‌دواند و می‌تواند به عامل نیرومندی تبدیل شود که آثار و کارکردهای زیادی را در سطوح مختلف خرد و کلان برجای گذارد. سرمایه اجتماعی سازوکار انسجام‌بخشی را در روابط و نظام‌های اجتماعی ایجاد، تقویت و حفظ می‌کند و موجب گرمی حیات اجتماعی و حفظ هویت ملی شده و میزان جرائم و هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی را کاهش می‌دهد (غفاری، ۱۳۹۰: ۱۴۸). هردو سازه امنیت اجتماعی و سرمایه اجتماعی مقوی مشروعیت اجتماعی و سیاسی و نیز تسهیل‌کننده نظم اجتماعی پویا و توسعه پایدار هستند. بدین خاطر امنیت اجتماعی در مطالعات و بررسی‌های راهبردی در ذیل امنیت پایدار مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد.

امنیت اجتماعی با امنیت هویت، معنایی سیاسی به خود گرفته است و دارای ابعاد سیاسی و حکومتی بوده و به‌شدت آمیخته با مقوله قدرت است؛ زیرا فرض بر این است

که اقدام یک گروه برای دفاع از هویتش، خودبه‌خود عملی سیاسی است. امنیت اجتماعی، به عنوان یک حلقه واسط بین امنیت فردی و امنیت ملی در تلاش است با یک نگاه کلان و جامع، همبستگی، یکپارچگی و انسجام لازم را میان امنیت، شهروندان و حاکمیت بسترسازی کند. در واقع هدف آن است که امنیت را به‌مثابه فرایند اجتماعی مطرح سازد که بدون آن اساساً زندگی بی‌معنا و نایمن می‌گردد. از این رو امنیت اجتماعی به‌اندازه امنیت ملی دارای اهمیت و اعتبار است (کلهر، ۱۳۸۸: ۴۳). در واقع امنیت اجتماعی مقدمه لازم برای حیات هر نظام سیاسی و اجتماعی است و به‌عنوان یک آرمان و یک واقعیت به‌عنوان حقوق اساسی مردم مطرح است و در نهایت رهاورد مجموعه‌ای از تعاملات و نیز تعاون و سازگاری بین اجزاء مختلف نظام اجتماعی و سیاسی می‌باشد (شربتیان و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۴۴). امنیت سیاسی سه مؤلفه مهم ایده دولت، نهادهای سیاسی و پایگاه مادی دولت را در برمی‌گیرد (بوزان، ۱۳۷۸: ۸۶). امنیت سیاسی زمانی حاصل می‌شود که دولت از طریق نهادهای سیاسی خود به تقویت پایگاه مادی خود بپردازد و بتواند ایده دولت را در اذهان مردم مشروع جلوه دهد. از این منظر هویت نتیجه یک فرایند سیاسی [و فرهنگی] است که در درون دولت-ملت شکل می‌گیرد (سویینی، ۱۳۹۰: ۱۳۵). دولت ایمن، نیازمند ایده منسجم و فراگیر است. اگر ایده دولت قوی نباشد و یا با آن مخالفت گردد، آن گاه امکان دارد کارکرد نهادهای مشروعیت‌ساز برای مشروعیت‌سازی و مشروعیت‌آفرینی برای جلب وفاداری و مشارکت مردم کاهش یابد و در نهایت تمام ساختار دچار تهدید شود؛ بنابراین در چهارچوب امنیت سیاسی، هر چیزی که شناسایی، مشروعیت و اقتدار ایده دولت و نهادهای برآمده از آن را با خطر مواجه سازد، تهدیدی برای وجود دولت است (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۱۴۵). بدین ترتیب امنیت سیاسی-فرهنگی با اتکا بر چهار عنصر اساسی مشروعیت، اعتبار و ثبات و انسجام، امنیت فرهنگی و سیاسی را بازتولید می‌کنند و هر گونه گسستن پیوند میان این مؤلفه‌ها و عناصر به معنای بروز ناامنی فرهنگی-سیاسی خواهد بود (کریمی مله و گرشاسبی، ۱۳۹۷: ۱۶۰).

۱ - در یک پژوهش تجربی چنین نتیجه‌گیری شده که ناتوانی رژیم پهلوی در جلب تائید مشروعیت مردمی، در نهایت بزرگ‌ترین تهدید را متوجه امنیت ملی ایران نمود، زیرا یک رژیم هنگامی مشروعیت دارد که جامعه در مورد آن توافق عامی داشته باشد (گازریوسکی، ۱۳۸۸: ۲۵۱).

امنیت اجتماعی در فرایند مناسبات و تعاملات اجتماعی حضوری گسترده دارد. از نظر بوزان و ویور، امنیت اجتماعی، ریشه‌ها، ساختارها و پویای‌های شکل‌گیری هویت جمعی و رابطه هویت و منافع را بررسی می‌کند (کراوس و ویلیامز، ۱۳۹۱: ۹۸). امنیت وجودی، امنیت رابطه اجتماعی و این احساس است که به صورت ایمن کنترل شناختی بر زمینه تعاملات اجتماعی داشته باشیم. امنیت وجودی به شناخت متقابل مربوط است که شرط کنش است و از حس داشتن اجتماعی مشترک، ناشی می‌شود. ناامنی وجودی نیز زمانی حادث می‌شود که شکاف یا نوعی ناهمخوانی در الگوی شناخت متقابل، هنجارهای مشترک و موازین پیوند دهنده فرد با دیگران احساس شود (سویینی، ۱۳۹۰: ۲۴۷ و ۲۴۸). از این منظر امنیت اجتماعی در بستری اجتماعی و به مثابه فرآیندی اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. هویت و امنیت اجتماعی این وجه مشترک را دارند که هر دو متکی بر آگاهی ذهنی و نیازمند تأیید عینی هستند. هویت جمعی در درجه اول موضوعی ادراکی است، درست همانند امنیت و ناامنی که از برداشت ما از آسیب‌پذیری و تهدیدات شروع می‌شود (سویینی، ۱۳۹۱: ۲۶۸).

۲. تاریخ‌نگاری از منظر کارکردی: تاریخ‌نگاری یک رابطه معرفتی بین امر واقع^۱ و مورخ به‌عنوان فاعل شناسا است. تاریخ‌نگاری را علم شناخت و تفسیر گذشته انسان‌ها در پرتو زمان حال دانسته‌اند که بر اساس روش‌ها، گزینش‌ها و تفسیرهای مورخان به دست می‌آید (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۲۷۰). تاریخ را اگر شاخه‌ای از علوم اجتماعی به شمار آوریم و یا به‌عنوان حوزه‌ای از علوم انسانی، به لحاظ اهداف و کارکردهایی که دارد، یک شاخه علمی قابل توجه و دارای اهمیت شایان از منظر دولت و جامعه است. تاریخ‌نگاری از منظر بسیاری از فلاسفه تاریخ، علم است، اما علمی از نوع خاص خودش که هدفش مطالعه رویدادهایی انسانی است که از دسترس و مشاهده ما خارج شده و این رویدادها از طریق استنتاج و استدلال‌هایی است که مورخ با اتکا بر اسناد به دست می‌آورد (کالینگوود، ۱۳۹۱: ۱۴۴)؛ بنابراین تاریخ‌نگاری از جنس علم است نه گزارش و نه از جنس واقعیت تاریخی، بلکه تاریخ‌نگاری دقیقاً معرفت است. تاریخ‌نگاری در گذشته به‌عنوان یک علم با موضوع و روش‌شناسی خاص خود، هرچند در طبقه‌بندی علوم جایگاه متزلزلی داشت، با این حال از دید مورخان و مخاطبان از اهمیت ویژه برخوردار

^۱ Fact

بود و کماکان بخشی از متون آموزشی مدارس و نخبگان اجتماعی و سیاسی بوده است. تاریخ برای آموزش شاهزادگان، فرماندهان، وزیران، دبیران و ملازمان و ندیمان سلطنتی ضروری و لازم قلمداد می‌شد. بدین جهت کسانی چون مسعودی تاریخ را سرچشمه علوم و گنجینه و محافظ معرفت گذشته می‌دانستند. ابن مسکویه و دیگران هم بر اهداف کاربردی آن در عرصه سیاست و اخلاق اصرار داشتند (میثمی، ۱۳۹۶: ۲۲-۲۶). با وجود اهداف و کاربردهای تاریخ در عرصه اخلاق و سیاست، در دوران جدید و با تحول در مبانی و روش‌شناسی و اهداف، تاریخ‌نگاری از منظر سیاسی و اجتماعی دارای کارکردهایی شد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱-۲. تاریخ به مثابه ابزار معرفت اجتماعی: معرفت‌شناسی تاریخ‌نگاری از سه رویکرد ساختارگرا، رویکرد معنامحور و فرهنگ‌گرا و رویکرد تلفیقی مبتنی بر دیالکتیک شناخت و زمینه اجتماعی برای تحلیل چگونگی شناخت تاریخی بهره می‌برد (مانزلو، ۱۳۹۴: ۶۷). در این بین، رویکرد مبتنی بر شناخت و زمینه اجتماعی متأثر از نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز است که اساس نظریه اجتماعی جدید و جامعه‌شناسی معرفت را مبتنی بر نگاه دیالکتیکی بین اندیشه و ساختار و زمینه اجتماعی و فرهنگی تحلیل می‌کند. این نظریه کوشیده است بین دو نگاه متفاوت در معرفت‌شناسی، یعنی سنت پوزیتیویستی مبتنی بر نگاه عینیت‌گرای ساختاری و علی که پدیده‌های اجتماعی شناخت را به منزله اشیاء و عینیت‌های قطعی اجتماعی تلقی می‌کند و سنت ایده‌آلیستی مبتنی بر نگاه فرهنگ‌گرا و ذهنیت‌گرای معنامحور که پدیده‌های اجتماعی مؤثر در شکل‌دهی به شناخت را مجموعه معانی ذهنی عمل می‌داند، موضع سومی اتخاذ کند که همان نگاه دیالکتیکی به رابطه اندیشه و ساختار یا گفتمان و عینیت اجتماعی است. معنای دیالکتیکی بودن رابطه بین شناسایی و زیرساخت اجتماعی یا شناخت و زمینه اجتماعی این است که شناخت و معرفت در عین حال که خود فرآورده‌ای اجتماعی است، خود متقابلاً عاملی است که می‌تواند در تغییر اجتماعی مؤثر باشد یا در آن راستا به کار گرفته شود (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷: ۱۲۲ به نقل از صدقی، ۱۳۹۳: ۴۰)؛ بنابراین برای درک جهان پیرامون و توصیف آن باید وارد یک دیالکتیک ذهن و عین شد یا به عبارت دیگر دیالکتیک واقعیت و فرهنگ که در آن واقعیت‌های سرسخت زندگی در یک سو و تحولات زبانی و معانی در سوی دیگر

هستند (آقاجری، ۱۳۹۸). این رویکرد که در راستای تلفیق عاملیت- ساختار ارائه شده است بر آن است که «هر گونه بررسی تحقیقی در علوم اجتماعی یا تاریخ، مستلزم کنش عامل با ساختار است.» این نظریه در واقع تحت تأثیر نظر معروف مارکس است که «انسان‌ها تاریخ را می‌سازند، اما نه آن‌گونه که دلشان می‌خواهد. آنها تاریخ را تحت شرایط دلخواه خودشان خلق نمی‌کنند، بلکه این کار را تحت شرایط معینی انجام می‌دهند که مستقیماً در برابر آنها قرار گرفته و از گذشته به آنها انتقال یافته است» (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۳: ۵۷۵). عاملیت و ساختار به‌طور تفکیک‌ناپذیری در فعالیت‌ها و یا عملکردهای جاری انسانی درهم تنیده شده است؛ بنابراین در یک فرایند دیالکتیکی است که عملکرد، ساختار و آگاهی در جریان آن پدید می‌آیند. گیدنز بدین‌سان قضیه عاملیت-ساختار را به شیوه‌ای تاریخی، فرآیندی و پویا در نظر می‌گیرد (ریتزر و گودمن، ۱۳۹۳: ۵۷۵). نظریه گیدنز که بر اجتماعی بودن معرفت بشری مبتنی است به شرح زیر است: کنش انسانی مبتنی بر معرفتی است که انسانها از جهان اجتماعی خود دارند. کل معرفت این جهان اجتماعی بشری، فی‌نفسه به گونه‌ای تاریخی با عامل‌هایی در بافت‌ها (ساختارها)ی نهادی مشخصی تولید شده و از رهگذر هنجارها و نظام‌های قدرت تحدید شده است. افراد با کنش مبتنی بر چنین معرفتی به واقعیت ساختاری که دست‌اندرکار فرایند تغییر آن هستند؛ اعتبار می‌بخشند. بنابراین ساختمان شدن فرآیندی تاریخی است، فرآیندی که در آن گذشته بر حال اثر می‌گذارد و حال گذشته را بازآفرینی می‌کند (همیلتون، ۱۳۸۵: ۱۰۹). اینجاست که نظریه‌ها و نظام‌های معرفتی می‌توانند تحت شرایطی خاص نقش و جایگاهی فعال پیدا کنند و نظریه‌ها به این منظور ساخته و پرداخته شوند که مشروعیت نهادهای موجود را به اثبات برسانند یا در مواردی نهادهای اجتماعی را به سازگاری با نظریه‌های موجود متقاعد سازند؛ بنابراین تغییرات اجتماعی همیشه بر بنیاد رابطه‌ای دیالکتیکی با تاریخ عقاید استوار است، در حالی که استنباط‌های عینیت‌گرا و ذهنیت‌گرا این رابطه دیالکتیکی را نادیده می‌گیرند و تاریخ و واقعیات مربوط به نقش و جایگاه شناخت و معرفت‌شناسی را در جریان جامعه بشری مورد توجه قرار نمی‌دهند (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷: ۱۷۴ به نقل از صدقی، ۱۳۹۳: ۴۰). در این رویکرد عرصه شناخت

۱- سازه‌انگاری ساختارگرایی بوردیو هم کمابیش دارای چنین رویکردی است که در جهت زدودن شکاف بین راهبرد و فرهنگ یا ساختار و کارگزار است. این رویکرد در امنیت پژوهی نیز به کار گرفته می‌شود و ظهور طیف گسترده و وسیعی از دیدگاه‌های سازه‌انگانه، طی دو دهه اخیر، نقش مهمی را در تأکید بر مرکزیت فرهنگ و هویت در روابط امنیتی ایفا نموده است (ویلیامز، ۱۳۹۵: ۸۹ و ۸۱).

و معرفت‌شناسی و تأثیرگذاری آن در جامعه، در قالب مفاهیمی چون «جهان نمادین»، «جهان مشروعیت یافته» و «نظم اجتماعی نهادینه شده» تبیین شده است. در جامعه و در هر دوره تاریخی، جهان نمادین و یا جهان اجتماعی مشروعیت یافته را می‌توان فضای اجتماعی و فرهنگی کلان و مشترکی دانست که اکثریت افراد یک جامعه، زندگی و تفکر در چنان فضایی و طرح هر گونه تفکر و اندیشه‌ای را در انطباق با چنان جهان مشروعیت یافته‌ای، امری واقعی و عینی تلقی می‌کنند. جهان نمادین را در واقع می‌توان جهان عینیت یافته‌ای دانست که در اصل دارای جنبه ذهنی است که نظم اجتماعی نهادینه شده و مشروعیت یافته حاصل فعلیت چنان جهانی ذهنی‌ای است (همیلتون، ۱۳۸۰: ۲۴۱)؛ بنابراین جامعه واقعی است با دو وجه به هم پیوسته عینی و ذهنی که شناخت و فهم آن در یک فرایند دیالکتیکی پیش‌رونده و هم‌زمان و مرتبط باهم سه عامل اساسی، برونی‌سازی (فعلیت یافتن ذهنیت)، عینی‌سازی (نهادینه شدن فعلیت) و درونی‌سازی (فهم آن چه عینیت یافته و نهادینه شده)، صورت می‌گیرد (برگر و لوکمان، ۱۳۸۷: ۱۷۷). این شناخت از طریق فرایند درونی شدن و از طریق زبان و ابزارهای شناختی مبتنی بر زبان صورت می‌گیرد. هر چند واقعیت عینی که در شکل نهادهای اجتماعی، رویدادهای سیاسی و اجتماعی و سنت‌ها نمودار می‌شود، امری پیچیده، چندوجهی، انباشته شده و بیکران است، هر فرد متناسب با موقعیت اجتماعی خود و شیوه درونی کردن واقعیت عینی، بخشی از واقعیت عینی را به واسطه درونی کردن به واقعیت ذهنی مبدل می‌کند و مطابق همین مدل درونی شده واقعیت، جهان اجتماعی را می‌نگرد و بدان معنا می‌دهد و بدان شیوه می‌فهمد و از طریق زبان عینیت می‌بخشد (صدقی، ۱۳۹۳: ۴۳). از این رویکرد که به شکل حداکثری دارای نگاهی تاریخی به مقوله شناخت و معرفت است و بر آن است که حقیقت نهادهای انسانی از طریق تفکر تاریخی قابل اکتشاف است و راه رسیدن به معرفت بشری تاریخ است (همیلتون، ۱۳۸۵: ۱۰۷ و ۱۰۹)، به نحو مطلوبی می‌توان در زمینه شناخت عرصه تاریخ‌نگاری و تأثیرات اجتماعی و سیاسی آن در اجتماع بهره برد و رابطه متقابل تاریخ‌نگاری و نسبت معرفت تاریخی را با نهادهای و زمینه اجتماعی و سیاسی همانند امنیت اجتماعی بررسی کرد.^۱

۱- گیدنز با اتکا به نظریه ساخت‌یابی خود یکی از مباحثی را که مورد بررسی قرار داده، ویژگی‌های جامعه مدرن و چگونگی بر ساخته شده نظم و امنیت است (غفاری، ۱۳۹۲: ۲۹۷).

تاریخ‌نگاری‌های رسمی و ناسیونالیستی در پی ایجاد یک جهان معنایی و یک نظام فکری و معرفتی متناسب با اقتضانات و نیازهای نهاد قدرت و ساختار ایدئولوژیک آن هستند تا در مسیر جهت دهی به ارزش‌ها و آرمان‌های رسمی و تقویت ایدئولوژی دولت گام برداشته و با کارکردزبانی و اجتماعی‌اش در ایجاد معرفتی بر توده‌های اجتماعی نقش آفرینی کند (ملایی، ۱۳۹۵: ۲۷۷).

۲-۲. تاریخ‌نگاری به‌مثابه آموزش امر اجتماعی: تاریخ‌نگاری در کامل‌ترین معنای آن نه فقط به‌مثابه نوشته‌های تاریخی، بلکه همچنین به‌مثابه کلیتی از کنش‌ها و گفتمان‌ها برای یادآوری و فهم گذشته به‌گونه‌ای که به حال معنا ببخشد، مطرح است. از این منظر هر نوع فعالیت هنری، زبان‌شناختی، سیاسی و ایدئولوژیک با رجوع و تأمل در تاریخ صورت می‌گیرد، زیرا در گفتمان تاریخی، تاریخ عنصر اساسی وجودی جامعه است. این تاریخ به‌مثابه تکنیک و نمونه‌اعلای ابزاری است که شکست‌ها و کامیابی‌ها، تراژدی‌ها و افتخارات گذشته می‌توانند با آن فهمیده شوند (بزارسلان، ۱۳۹۸: ۳۸). تاریخ‌نگاری موضوعی بیش از نوشتن ساده تاریخ و روایت حوادث سیاسی و نظامی است. تاریخ‌نگاری بخشی از فرایند تولید دانش و معانی فکری و فرهنگی است که معناداری آن با خلق و تعمیم افسانه‌های گذشته (خیالی یا بازتفسیر شده)، فولکلورها، سنت‌ها، شیوه‌های رفتار و سبک زیستن مرتبط شود. آموزش‌های تاریخ از راه‌های مختلفی کسب و در زندگی به کار گرفته می‌شوند. نخستین روش، بر معرفت اصالت تجربه مبتنی است که خود افراد به صورت شخصی به دست می‌آورند. شیوه دوم مبتنی بر آموزش‌های رسمی و رشد عقلی استوار است. شیوه سوم بر عواطف مبتنی است. این عواطف مانند وطن‌پرستی، انزجار، اعجاب، همدلی، اندوه، تحسین و غیره از انگیزه‌های مهم مطالعه و بررسی تاریخ است (استنفورد، ۱۳۸۴: ۹۹).

تاریخ نه تنها در عصر ناسیونالیسم، بلکه در سده‌های قبل از آن نیز همواره نقش و جایگاه خاص خود را داشته است. تاریخ در حیات جامعه دارای نقش و تأثیرات تربیتی و آموزشی بوده و در کسوت معلم عقل و احساس نقش مهمی را بازی می‌کرد. اهمیت تاریخ در آموزش امور اجتماعی و مفاهیم زندگی به‌اندازه‌ای است که تاریخ را تعلیم و تربیت از راه غیرمستقیم دانسته‌اند (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۱۱)، زیرا اطلاعات تاریخی یکی از مهم‌ترین عناصر مکمل فرهنگ اجتماعی است. اندوخته اطلاعات تاریخی در هر قدم

از زندگی روزمره ضروری است، زیرا ما در هر قدم واقعیت‌ها و دلایل و مقایسات و غیره را از گذشته کسب می‌کنیم. تاریخ علاوه بر رشد عقلی آحاد جامعه، تأثیر فوق‌العاده نیرومندی بر احساسات می‌گذارد. از این منظر برخی صاحب‌نظران آن را به هنر نزدیک دانسته‌اند تا علم (یروفه یف، ۱۳۶۰: ۱۸۷-۱۸۹). تاریخ از نظر استیدمن، مجموعه‌ای از اطلاعات ضروری برای زندگی و درک خود و جامعه است. تاریخ از منظر اندیشه‌پردازی، طرز تفکری برای زندگی است، نه یک مجموعه صرف از وقایع و حوادث. از نظر استیدمن، تاریخ روشی برای مفهوم‌پردازی درباره جهان و مبنایی برای شناخت دنیای اجتماعی است. در فرایند تاریخ‌نگاری، ذرات و عناصر تاریخ که در دنیا رها و آزاد هستند، تبدیل به اجزای تشکیل دهنده خاطرات، روایت‌ها و فراموشی‌های ما می‌شوند (استفلالر، ۱۳۹۴: ۴۳ و ۴۴). در عصر دولت - ملت، نگاه ابزاری و فایده‌گرایانه به تاریخ برای حکومت‌ها از طریق نگارش و آموزش تاریخ، بیش از پیش اهمیت پیدا کرد؛ زیرا تاریخ با باورها و ارزش‌های ما در ارتباط است و به خاطر این‌که همواره خواندن تاریخ با برانگیختگی عواطف و احساسات همراه است، نه تنها باعث افزایش دانش و آگاهی می‌شود، بلکه معمولاً تغییراتی ظریف در باورها، ارزش‌ها، نگرش و فهم خواننده پدید می‌آورد (استنفورد ۱۳۸۴: ۱۴۸ و ۱۵۳).

۲-۳. تاریخ‌نگاری و هویت‌بخشی: اهمیت و کارکرد تاریخ‌نگاری در مقایسه دوران مدرن با پیشامدرن تفاوت چشمگیری یافته است. از دوران مدرن هدف علوم نه فقط دست یافتن بر حقیقت که تسلط بر طبیعت گردید. به تبع سایر علوم، تاریخ‌نگاری هم به جای دادن پند و اندرز و عبرت گرفتن از حوادث، در خدمت اهداف، کارکرد و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی قرار گرفت (وسمه‌گر ۱۳۹۰: ۲۸). هویت‌سازی و هویت‌بخشی یکی از مهم‌ترین کارکردهایی بود که تاریخ‌نگاری در دوران مدرن با تأثیرگذاری همه‌جانبه ایفا کرد. هویت اولیه فرد تا حدودی از طریق شناخت هویتی که تاریخ به وی داده ایجاد می‌شود: «در فرایند جستجوی یک هویت در خلال فرایندهای شناسایی تاریخی، فرد، گذشته را برای یافتن چیزی جستجو می‌کند تا بتواند خویشتن خود را تأیید کند و خود را همان‌گونه که اکنون هست درک کند و آن‌گونه که می‌خواهد باشد، تصدیق کند. این جستجویی برای یافتن همه اندیشه‌ها، زمان‌ها و تصوراتی است که حالا در این زمان به ما انسجام و معنا می‌بخشد» (استفلالر، ۱۳۹۴: ۴۴).

در گفتمان ناسیونالیسم، عمده‌ترین ابزار در هویت‌پردازی برای دولت و جامعه (هم هویت فردی و هم جمعی)، تاریخ‌نگاری است. اگر تاریخ‌نگاری را مطالعه روش‌هایی بدانیم که از طریق آنها مورخ به ارائه گزارش و تفسیری از وقایع و امور انسانی در گذشته می‌پردازد (کونال و سیلوریز، ۲۰۰۰: ۲۳۳). تاریخ‌نگار می‌کوشد در بستر روایت‌گری یک خاطره جمعی ایجاد کند که از طریق آن، ملت گذشته‌اش را تشخیص می‌دهد و آن را تفسیر می‌کند (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۸)، زیرا سهمیم بودن در تاریخ مشترک به انسان‌ها حس هویت مشترک می‌دهد و انسان‌ها بر مبنای آن هویت می‌توانند زندگی‌شان را با معنای بیشتری غنا بخشد (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۰۳). در عصر جدید مورخانی که تواریخ ملی را روایت می‌کنند، در ایجاد و دگرگون ساختن هویت ملی نقش عمده‌ای دارند. آن‌ها با کشف، بازسازی و برسازی گذشته ملت‌ها در شکل دادن به صورت‌بندی‌های جدید هویت ملی نقش اساسی ایفا می‌کنند. این روایت‌های به شکل‌های مختلف در جامعه آموزش و ترویج می‌شود. افراد از طریق روایت‌ها و گزارش‌های تاریخی که در مورد خانواده، باشگاه، مدرسه و گروه بیان می‌شود، حس هویت جمعی را دریافت و تقویت می‌کنند. هویت ملی نه تنها به وسیله تاریخ رسمی بلکه به وسیله انواع اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه تقویت می‌شود و هویت‌های خرد را به هویت جمعی و ملی پیوند می‌زنند و حس تاریخت انتقال می‌یابد. این یکی شدن هویت‌ها به وسیله یکی شدن تاریخت‌ها، اهمیت تاریخ را برای هر جامعه‌ای نشان می‌دهد و علت استفاده و سوءاستفاده از تاریخ را تبیین می‌کند. به همین خاطر است کسی که تاریخ عمومی را تنظیم می‌کند در نظارت بر نگرش عمومی موفق‌تر است (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۰۳). هویت‌های ساخته‌شده در قالب روایت‌ها، ماهیت‌هایی تلقی می‌شوند که از مواد اولیه در دسترس، یعنی خاطرات، شناخت‌ها، تجربیات و تفسیرها ساخته و تولید می‌شوند (استفالر، ۱۳۹۴: ۲۷). در این رهیافت هویت عمیقاً تاریخی و اجتماعی است و به طور مستمر درگیر یادآوری، بازگویی، تفسیر و بازتفسیر قرار می‌گیرد (استفالر، ۱۳۹۴: ۳۵). همان‌طور که سورن کیرکگارد می‌گوید: «زندگی روبه‌جلو جریان دارد، اما با گذشته درک می‌شود»؛ بنابراین روایت وسیله‌ای برای مفهوم‌سازی افراد در بستر تاریخ ایجاد می‌کند. حال اگر گذشته همیشه از طریق حال تفسیر شود، پس گذشته تفسیر شده، از حال خبر می‌دهد (استفالر، ۱۳۹۴: ۳۹).

تاریخ‌نگاری در ساخت هویت سیاسی و اجتماعی انسان تأثیر کلی دارد؛ زیرا گذشته انسانی نه به‌مثابه چیزی تمام‌شده و سپری شده، بلکه سازنده رکن اساسی وجود اوست. تاریخ انسانی صرفاً شرح وقایع سیاسی و اجتماعی مشخصی نیست، بلکه رسوب فرهنگی و تمدنی ویژه‌ای است که از صافی زمان عبور کرده و در وجود انسان و جامعه متبلور گردیده و شخصیت فردی و اجتماعی انسان‌ها را شکل داده است (آشوری ۱۳۷۶: ۵). این کارکرد تاریخ‌نگاری از گذشته‌های دور کمابیش وجود داشته و نقش هویت‌بخشی و نظم‌بخشی را ایفا کرده است. به گفته ریچارد سادرن دلیل بروز جوشش‌های تاریخ‌نگاری در قرون یازدهم و شانزدهم میلادی آن بود که در آن دوره‌ها، جامعه اروپا دچار نوعی ناآرامی و تلاطم خاص شده بود و تاریخ‌نگاری در نظر داشت نقش هویت‌بخشی و [نظم‌بخشی] را به این جوامع و انسان‌ها انجام دهد (آرنولد، ۱۳۸۹: ۴۸).

۴-۲. تاریخ‌نگاری و همبستگی سیاسی - اجتماعی: کاربرد مهم دیگر تاریخ‌نگاری عبارت است از تأثیر آن بر نظم و زندگی سیاسی (گل‌محمدی، ۱۳۹۵: ۱۵). تاریخ‌نگاری رسمی و ناسیونالیستی کارکرد اجتماعی-سیاسی خاص خود را در دفاع از استمرار و تداوم نظم سیاسی مستقر یافا می‌کند تا با به حاشیه راندن گفتمان‌های سیاسی و ایدئولوژیک رقیب، در راه ثبات معنایی و هژمونیک شدن ایدئولوژی حاکم تلاش نماید (ملایی، ۱۳۹۵: ۴).

در عصر ناسیونالیسم تاریخ در روند تمرکزبخشی و انسجام ملی نقش عده‌ای ایفا کرد. تاریخ به ملت‌ها کمک کرد تا خود و امکاناتش را بهتر بشناسد. ملت‌ها با اتکا به داشته‌های خود در گذشته، نیروی خود را استحکام می‌بخشیدند. بدین ترتیب تاریخ سلاح اظهار وجود و استقلال‌خواهی ملت‌ها شد. بدین خاطر در اواسط سده نوزدهم-که اوج گسترش اندیشه ناسیونالیسم در اروپا بود- تاریخ‌نگاری جایگاه سلطان علوم را به خود اختصاص داد؛ زیرا همگان پاسخ به مسائل مهم معنوی و حیات اجتماعی و سیاسی را در تاریخ می‌جستند (پروغه‌یف، ۱۳۶۰: ۵۹). استفاده از گذشته برای مشروع‌سازی و حل تضادهای حال به طور آشکار، یکی از عناصر گفتمان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی است.

تاریخ در گفتمان ناسیونالیستی به یک ایدئولوژی سیاسی تبدیل شد. آنچه ایدئولوژی سیاسی را به‌عنوان نهاد، از هر نهاد ویژه دیگری متمایز می‌سازد، استعداد آن برای حضور یافتن در تمامی فعالیت‌های فردی و جمعی است. ایدئولوژی می‌تواند به هنجار هر عمل

اجتماعی تبدیل شود و در تمامی بخش‌های زندگی اجتماعی حضور یابد و به‌مثابه سیمان سیاسی عمل نماید (انسار، ۱۳۸۱: ۳۱۲). تاریخ در اندیشه دولت-ملت به‌مثابه عامل همبستگی سیاسی و اجتماعی عمل کرد و نقش اجتماعی خود را در آشتی دادن مردم با حکومت و رفع تضادها و تناقض‌ها بین دولت و جامعه ایفا کرد (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۰۸). تجربه‌های تاریخی آشکار می‌سازند که یک ایدئولوژی ملی‌گرا با فراخواندن به حداکثر نظم در جامعه و به تلاشی روزافزون، همبستگی ملی و اجتماعی را پدید می‌آورد (انسار، ۱۳۸۱: ۳۱۵).

۵-۲. تاریخ‌نگاری و مشروعیت‌سازی: تاریخ‌نگاری به‌مثابه گفتمانی سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی و نیز منبع پایان‌ناپذیری برای مشروعیت ادعاهای هویت‌سازی یک ملت و قوم است. تاریخ با دادن معنایی به ملت‌بودگی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با درجه بالاتری از بسیج سیاسی، نظامی یا هم‌بستگی و انسجام درونی، موانع ملت بودن و ملت‌سازی را مرتفع کرد (بزارسلان، ۱۳۹۸: ۳۸). تاریخ‌نگاری عنصری از مشروعیت‌سازی یا مشروعیت‌زدایی، بسیج سیاسی و اجتماعی و نیز عنصری معنابخشی به یک نظم سیاسی در زمان حال می‌تواند کارکرد داشته باشد. تاریخ‌نگاری می‌تواند اعضای جدیدی را حول یک معنا و مفهوم گرد هم آورده و هویت‌بخشی به افراد داشته باشد. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی می‌کوشد بنیاد یک اجتماع سیاسی را با هویت یکپارچه که در گذشته در بطن تاریخ نهاده شده را فراهم آورد؛ بنابراین تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی بیش از هر چیز یک گفتمان مشروعیت‌بخش است (ولی، ۱۳۹۸: ۸۷).

در اندیشه دولت-ملت، تاریخ‌نگاری در خدمت اندیشه ناسیونالیسم و مشروعیت‌سازی نه تنها برای جوامع، بلکه برای دولت‌های برآمده از آن، قرار گرفت. به‌طور کلی تاریخ‌نگاری از مهم‌ترین بسترهای حضور و نمود ناسیونالیسم فرهنگی و سیاسی است و در روند شکل‌گیری دولت - ملت‌ها، نقش اساسی را داشته است. تاریخ‌نگاری همواره ابزاری فراهم می‌کند که حکومت‌ها به کمک آن می‌توانند ادعاهای خود را درباره گذشته، حال و آینده گسترش دهند (رابینسن ۱۳۸۹: ۲۰۴). دولت‌ها در عصر مدرن مبادرت به ساخت یک روایت رسمی از تاریخ می‌کنند تا با کارکردهای هویتی و مشروعیت‌بخش تاریخ، نیازهای سیاسی و ایدئولوژیک خود را پاسخ دهند (ملایی توانی ۱۳۹۵: مقدمه). مورخانی که تاریخ ملی را روایت می‌کنند، در ایجاد و

دگرگون ساختن ذهنیت اجتماعات سیاسی موسوم به ملت‌ها سهم عمده‌ای دارند. در عصر ملت‌سازی، مورخان نقش مهمی در ایجاد آگاهی ملی، با کشف و بازسازی گذشته بر عهده دارند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۲۵).

با ایجاد دولت‌های جدید بر اساس ناسیونالیسم، محرکی قوی برای تاریخ‌نگاری از سده هیجدهم پدید آمد (فراید، ۱۳۸۵: ۶۱). دولت‌های جدید می‌کوشند تا روایت‌های تاریخی را مبنای مشروعیت‌بخشی به مرزبندی‌های سیاسی و ادعاهای خود قرار دهند (گرگورسونی، ۱۳۸۳: ۲۷۶). در عصر ملت‌سازی روایت‌های تازه از تاریخ جانشین روایت‌های گذشته می‌شود. در همان حال که فرمانروایان، حکومت‌های جدید را در چارچوب مرزهای معین تعریف می‌کردند و به تمشیت امور دیوانی و حراست از مرزهای سرزمینی اهتمام می‌ورزیدند، تاریخ‌نگاران هم به بازسازی فضای سیاسی عصر مدد می‌رسانند و گاه با به دست دادن سلسله نسب برای حکومت‌ها، مبنای مشروعیت آنها را فراهم می‌ساختند (گرگورسونی ۱۳۸۳: ۲۸۰). با توجه به این امر که ملی‌گرایی در هستی خویش وامدار تصویرسازی‌ها و تصورات فرهنگی است و هویت‌های ملی همواره در حال ساخته شدن هستند، تاریخ‌نگاران که روشمندتر از دیگران به بازسازی گذشته می‌پردازند، در ساختن این هویت می‌توانند نقشی اساسی ایفا کنند. اهمیت و تأثیرگذاری مورخان در این مشروعیت‌سازی برای دولت‌ها به اندازه‌ای است که اریک هابزبام، مورخ معروف ناسیونالیسم، نسبت تاریخ‌نگاران به ملی‌گرایان را، نسبت پرورش‌دهندگان خشخاش به معتادان هروئین می‌داند (بروجردی ۱۳۸۹: ۱۴). بدین خاطر است که فرمانروایان برای تقویت حاکمیت خود و ادعاهای دولت‌هایشان همواره به حمایت از تاریخ‌نگاری دلخواه خود و ترویج و آموزش روایت موردنظر خود از تاریخ می‌پردازند. دولت‌ها تلاش می‌کنند، با آموزش‌های رسمی تاریخ، حس هویت ملی موردنظر خود را ایجاد و تقویت کنند. این تاریخ‌نگاری جدید دیگر تنها معطوف به گذشته نیست، بلکه بیشتر به آینده معطوف است و هدفش برانگیختن ملت در راستای اهداف روشنفکران و دولت‌ها است (توکلی طرقي، ۱۳۸۲: ۵۲). علم تاریخ هم برداشت ما از مفاهیم ملت و ناسیونالیسم را روشن می‌کند و هم نشان می‌دهد که مقومات نظری خود ملت‌ها کدام‌اند. تاریخ‌نگاری ملی به تعبیر هیدن وایت خصلتی جانمندانگاره دارد. بدین معنی که در مبنا، واحدهای جداگانه را اجزائی می‌انگارد از یک کل مرکب.

نگارندگان تواریخ ملی، روایتشان را به‌گونه‌ای شکل می‌دهند تا نشان دهند که چگونه از دل مجموعه‌ای از رویدادهای پراکنده، واحد منسجمی سر برمی‌آورد که از یکایک رویدادهایی که تحلیل و توصیفشان در روایت گنجانده شده است، بیشتر اهمیت دارد^۱ (گرگورسونی، ۱۳۸۱: ۲۷۵).

۲-۶. تاریخ‌نگاری ابزاری برای کنش سیاسی - اجتماعی: تاریخ‌نگاری به‌عنوان یکی از جوانب تصویرسازی اجتماع متصور می‌شود و تأثیر آن به‌مثابه یک عنصر مرکزی در برساخت‌های سیاسی و اجتماعی، از تصویرسازی صرف فراتر می‌رود. تاریخ‌نگاری همچون هر محصول فرهنگی و اجتماعی دیگر به‌مثابه مؤلفه یک گفتمان ایدئولوژیک-زمانی از سوی اقشار و گروه‌های اجتماعی پذیرفته می‌شود و مبنایی برای کنش‌های سیاسی و اجتماعی گسترده‌تر می‌شود که دارای معنا گردد، یعنی به‌مثابه عنصر سازنده کنش سیاسی و اجتماعی شود؛ بنابراین تاریخ‌نگاری یک تلاش روشنفکرانه انتزاعی برای فهم گذشته یا تجسم آینده از طریق ابهام‌زدایی از گذشته نیست، بلکه استدلال کنشگران سیاسی و اجتماعی در باب گذشته، حال و آینده است (بزارسلان، ۱۳۹۸: ۳۹). تاریخ‌نگاری به‌طور عام و تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی به‌طور خاص، زمانی معنی‌دار خواهد بود که بخشی از فرایند سیاسی و اجتماعی باشد و نتیجه فرآیندی که درون چارچوب گفتمان معینی قابل فهم شود. تاریخ هرچند امری است مربوط به گذشته اما نگاه و کارکرد آن متوجه زمان حال و آینده است. تاریخ‌نگاری، یک کنشگری سیاسی-اجتماعی است و کنشگران از تاریخ برای مشروعیت‌دهی به مطالبات و خواست‌های سیاسی و فرهنگی خود و مشروعیت‌زدایی از ساختار سیاسی و فرهنگی دیگری استفاده می‌کنند؛ بنابراین تاریخ‌نگاری عنصر مهمی از بسیج سیاسی است که به شرایط حال معنا می‌بخشد و آن را قابل قبول و یا تغییرپذیر می‌نماید.

۱- در ایران آگاهی به اهمیت تاریخ برای ایجاد هویت جمعی و روایت هدفمند گذشته به‌منظور برانگیختن حس همبستگی در میان ایرانیان و مشروعیت‌سازی برای دولت برآمده از اندیشه ناسیونالیسم از نیمه دوم قرن نوزدهم در بین نخبگان فرهنگی کشور پدید آمد. به‌وسیله افرادی چون فروغی و پیرنیا و عباس اقبال و سعید نفیسی و دیگران یک مکتب پرتحرک تاریخ‌نگاری ایجاد شد که از پشتوانه سیاسی و مالی مناسبی برخوردار گردید. همپای آن یک موج ترجمه از متون غربی نیز آغاز شد. همه این تکاپوها به دلیل کارکردهای سیاسی و اجتماعی پراهمیت تاریخ است. یکی از اهداف این بود که هم تاریخ خودمان و هم تاریخ تحولات جهان را به شکلی جدید تنظیم و ارائه کنیم تا یک فرهنگ جدید را که بنیان یک نظم سیاسی جدید است، خلق کند. نمونه‌ای از این مورخان کسروی بود که برای بیدار کردن حس ملی و میهن‌دوستی در میان ایرانیان، علی‌رغم حرفه و تحصیلاتش به نگارش تاریخ دست می‌یازد. خواست اصلی او حفظ همبستگی میان اقوام ایرانی و استواری وحدت ملی است که گمان می‌کند اختلاف‌های دینی و گوناگونی زبان‌ها و گویش‌ها آن را تهدید می‌کند.

تاریخ در قامت ایدئولوژی، نقش‌های متعدد هویت‌بخشی، آرمان‌سازی، ایجاد و تقویت انسجام اجتماعی و بسیج سیاسی را ایفا می‌کنند. تعریف یک معنای مشترک می‌تواند برای قدرت سیاسی یک ابزار تعیین‌کننده حفظ و اعمال قدرت را به وجود آورد. هم‌رنگی ذهنی حکومت شونده با حکومت (جامعه و دولت) باعث می‌شود که با استناد به غایات مشترک، تصمیم‌ها قبولانده شده و به مثابه الگوی کنش سیاسی و اجتماعی قرار گیرد. با درونی شدن این الگوها، ایدئولوژی، هر سوژه و هر گروه کوچک را به حامی قدرت، آن هم یک حامی فعال و پرتحرک بدل می‌سازد (انسار، ۱۳۸۱: ۳۰۲).

نتیجه‌گیری

برخلاف گفتمان سلبی امنیت که بر عناصر سخت‌افزاری تأکید دارد، در گفتمان ایجابی، امنیت دارای مفهومی موسّع و ماهیتی عمدتاً فرهنگی-اجتماعی دارد. امنیت در این معنا یک تولید اجتماعی است که ارکان مختلف ساختار، ماهیت جامعه و دولت، فرایندهای اجتماعی و ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن در فرآیند تولید امنیت دخیل هستند و نه تنها بعد نظامی که ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی را هم شامل می‌شود. در گفتمان امنیت اجتماعی در کنار دولت، جامعه و هویت آن، مهم‌ترین مرجع امنیت محسوب می‌شود. از نظر غالب جامعه‌شناسان فرهنگ‌گرا، ارزش‌ها و هنجارها، زمینه همبستگی اجتماعی و سیاسی را فراهم ساخته و عامل اساسی شکل دادن به امنیت اجتماعی به شمار می‌روند. صاحب نظران امنیت اجتماعی هم برآنند امنیت اجتماعی ناظر بر اهمیت فرهنگ در ساختن هویت ملی و عامل کلیدی در حفظ انسجام و همبستگی اجتماعی و سیاسی است. امنیت اجتماعی زمانی حاصل می‌شود که جامعه و دولت بتواند از هویت فرهنگی خود محافظت کند و در پیش بردن فرایند درونی‌سازی ارزش‌های سازگار با هویت خویش توانا باشد. از این منظر، هویت و فرهنگ نقطه‌ای کانونی برای بازتولید شرایط بقای جامعه و قدرت ملی است.

متناظر با مفهوم امنیت اجتماعی، در نظریه معرفت‌شناسی ساختاری، جامعه واقعیتی است با دو وجه به هم پیوسته عینی و ذهنی که شناخت و فهم آن در یک فرایند دیالکتیکی صورت می‌گیرد. از این نظریه که معرفت را بر اساس رابطه دیالکتیک

بین ذهن و نظریه‌های اجتماعی و واقعیات عینی و تأثیر و تأثرات متقابل آنها تبیین می‌کند، می‌توان در زمینه شناخت عرصه تاریخ‌نگاری و تأثیرات اجتماعی و سیاسی آن در اجتماع بهره برد و نسبت معرفت تاریخی را با نهادهای و زمینه اجتماعی و سیاسی همانند امنیت اجتماعی تحلیل نمود. با بررسی‌هایی که انجام شد، چنین مستفاد می‌شود که دو بعد اساسی تاریخ‌نگاری، فرهنگ و سیاست است که هر دو بعد با مفهوم امنیت اجتماعی در پیوند وثیق است. فرهنگ، مذاهب و ارزش‌ها مفهوم جامعی ارائه می‌کنند و عامل اساسی شکل دادن به امنیت اجتماعی به شمار می‌آیند. تاریخ‌نگاری با در نظر گرفتن بافتار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مورخ و جامعه، نه تنها ابزار شناخت گذشته که منبعی برای معرفت حال و مبنایی برای عمل در آینده است. دستاورد پژوهش‌های تاریخی از طریق استنتاج‌ها و استدلال‌هایی است که مورخ با اتکا بر اسناد و تفسیر آنها به دست می‌آورد. بر این اساس تاریخ کارکردهایی چندی دارد که ماحصل آنها شناخت، آموزش، انتقال و ترویج ارزش‌ها و هنجارهایی است که جامعه و دولت را در امور اجتماعی و سیاسی به فهم مشترکی می‌رساند و زمینه‌ای برای کنش سیاسی و اجتماعی آنها می‌شود. کارکردهای تاریخ در حوزه اجتماعی و سیاسی تأثیرات عمده‌ای در بسترسازی نظم‌بخشی و امنیت‌سازی در عرصه اجتماعی و سیاسی دارد. در گفتمان امنیت اجتماعی، امنیت به معنای حفظ هویت خاص جامعه و حفاظت از ارزش‌های بنیادینی است که بقای یک فرهنگ و اعتلایش بر آن مبتنی است. تاریخ‌نگاری در این حوزه با آموزش امور اجتماعی، شناخت و انتقال و آموزش مفاهیم و ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، همبستگی و نظم اجتماعی را بر مبنای مشخص استوار می‌سازد. در بعد امنیت سیاسی، تاریخ‌نگاری با فراهم‌سازی مبنای هویت‌بخشی به دولت‌ها و تقویت پیوندهای مشترک دولت و جامعه بر تقویت و تحکیم هویت اجتماعی و سیاسی اثرگذاری می‌کند. همچنین با مشروعیت‌سازی برای دولت‌ها زمینه کنش سیاسی و اجتماعی در قالب دولت-ملت را فراهم می‌سازد. بدین ترتیب تاریخ‌نگاری با کارکردهای ویژه، نقش مهمی را در ایجاد و بازتولید امنیت اجتماعی ایفا می‌کند.

منابع

- آرنولد، جان ایچ (۱۳۸۹) تاریخ، تهران، نشر ماهی.
- آقاجری، هاشم (۱۳۹۸) تاریخ‌نگاری دموکرات، روزنامه اعتماد، چهارشنبه ۲۲ خرداد ۹۸.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴) درآمدی بر تاریخ‌پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران: دانشگاه امام صادق و سمت.
- افتخاری، اصغر الف (۱۳۹۰) مقدمه: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی امنیت، بیل مک سویینی، ترجمه محمدعلی قاسمی و محمدرضا آهنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- افتخاری، اصغر، نصری، قدیر (۱۳۸۳) روش و نظریه در امنیت‌پژوهی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- افتخاری، اصغر ب (۱۳۹۰) امنیت اجتماعی شده، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- انسار، پی‌یر (۱۳۸۱) ایدئولوژی‌ها، کشمکش و قدرت، ترجمه مجید شریف، تهران، قصیده‌سرا.
- ایگرس، گئورگ، (۱۳۸۹)، تاریخ‌نگاری در سده بیستم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سمت.
- برگر، پیتر و لوکمان، توماس (۱۳۸۷) ساخت اجتماعی واقعیت؛ رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بزارسلان، حمید (۱۳۹۸) «ملاحظاتی در گفتمان تاریخ‌نگارانه کرد در ترکیه»؛ گفتارهایی در خاستگاه ناسیونالیسم کرد، ترجمه مراد روحی، تهران، نشر چشمه.
- بوزان، باری (۱۳۷۸) مردم، دولت‌ها، هراس، ترجمه پژوهشکده معالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده معالعات راهبردی
- پاتنام، روبرت (۱۳۸۰) دموکراسی و سنت‌های مدرن، ترجمه محمدتقی دل‌فروز، تهران، دفتر تحقیقات و مطالعات وزارت کشور.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۲) روش‌شناسی تاریخ، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- توکلی‌طرقی، محمد (۱۳۸۲)؛ تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ، تهران: نشر تاریخ ایران.
- حاجیانی، ابراهیم، امنیت هویت؛ مبانی و چارچوب مفهومی، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۶، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۵، صص ۳-۳۵.
- ریتز، جورج و داگلاس جی. گودمن (۱۳۹۳) نظریه جامعه‌شناسی مدرن، ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی‌زاده، تهران، نشر جامعه‌شناسان.

- سویینی، بیل مک (۱۳۹۰) مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی امنیت، ترجمه محمدعلی قاسمی و محمدرضا آهنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سویینی، بیل مک (۱۳۹۱) هویت و امنیت: جامعه امنیت، هویت، اما روچیلد و دیگران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شربتیان، محمدحسن، دانش، پروانه، احمدی، اعظم، مطالعه جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر امنیت اجتماعی زنان کلان‌شهر مشهد، فصلنامه علمی - پژوهشی زنان و جامعه، سال ۶، شماره ۱، بهار ۱۳۹۴، صص ۱۴۳-۱۶۶.
- شوهانی، سیاوش «برآمدن تاریخ‌نگاری آکادمیک»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۷۲، ۱۳۹۱، صص ۲۶-۴۰.
- صدقی، ناصر (۱۳۹۳)، تاریخ‌نگاری در ایران عصر سلجوقی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۳) نظریه‌های امنیت، تهران، نشر ابرار معاصر.
- غفاری، غلامرضا (۱۳۹۲) نظم و امنیت در آراء و نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، سازمان تحقیقات و مطالعات ناجا.
- کالینگوود، ار. جی. (۱۳۹۱) اصول تاریخ، ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران، نشر نی.
- کریمی مله، علی و رضا گرشاسبی، باستان‌گرایی جدید و تأثیر آن بر امنیت فرهنگی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات راهبردی، سال بیست و یکم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷، صص ۱۸۱-۱۵۳.
- کلهر، رضا (۱۳۸۸) درآمدی بر امنیت انتظامی، تهران، سازمان مطالعات و تحقیقات ناجا.
- گرگورسونی، تاریخ: دایره‌المعارف ناسیونالیسم، زیر نظر الکساندر ماتیل (۱۳۸۳) ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، ج ۳، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۹۵) تاریخ سیاسی، تهران، پژوهشکده تاریخ سیاسی.
- مانزلو، آلن (۱۳۹۴) و اساخت تاریخ، ترجمه مجید مرادی سده، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- ماندل، رابرت (۱۳۷۹) چهره متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده معالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده معالعات راهبردی.
- ملایی توانی، علی‌رضا، (۱۳۹۵)، گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- مولر، بیورن (۱۳۹۱) مفهوم امنیت: جامعه امنیت، هویت، اما روچیلد و دیگران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۶) تاریخ‌نگاری ایرانی، ترجمه مهدی فرهنگی منفرد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نویدنیا، منیژه، تحلیل رابطه امنیت اجتماعی و هویت ایرانی، فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال ۲، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۵، صص ۱۳۱-۱۵۶.
- وسمه‌گر، سیدرضا «تاریخ‌نگاری فایده‌گرایانه و ایدئولوژیک» کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۱۳۹۰، ش ۱۶۴.
- ولی، عباس (۱۳۹۸) «تبارشناسی کردها؛ برساخت ملت و هویت ملی در نوشته‌های تاریخی کرد»؛ گفتارهایی در خاستگاه ناسیونالیسم کرد، ترجمه مراد روحی، تهران، نشر چشمه.
- ویلیامز، میشل سی (۱۳۹۵) فرهنگ و امنیت، ترجمه مهدی ذوالفقاری، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- هابز، توماس (۱۳۸۰)، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- همیلتون، گری جی. و دیگران (۱۳۸۵)، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آفاجری، تهران، کویر.